

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام  
سال هشتم، شماره سی و یکم، پاییز ۱۳۹۷  
صفحات ۵ - ۲۶

## جایگاه ابوعلی چغانی در تعاملات نظامی و سیاسی دولت سامانی

اصغر قائدان<sup>۱</sup>

سارا زمانی رنجبر گرمرودی<sup>۲</sup>

هوشنگ خسروبیگی<sup>۳</sup>

محمد سپهری<sup>۴</sup>

### چکیده

آل محتاج از جمله فرمانروایان محلی ولایت چغانیان، در بخش علیای آمودریا، بودند که هم‌زمان با دوره اقتدار امیراسماعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵ق)، در منطقه تحت سلطه خود، یعنی بخش‌هایی از خراسان و ری، حاکمیت داشتند. این سلسله محلی دست‌نشانده دولت سامانی نقش مؤثری در اقتدار سیاسی و نظامی آن دولت داشت. صداقت و شجاعت امیران این خاندان، از جمله ابوعلی چغانی، در امور سیاسی، نظامی، و اقتصادی سبب شد تا به برجسته‌ترین مقام‌های حکومتی و لشکری سامانیان نایل آیند. مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی اقدامات و خدمات سیاسی و نظامی ابوعلی چغانی و تاثیر آن بر اقتدار دولت سامانی است. این نوشتار بر آن است تا با رویکردی توصیفی-تحلیلی، به این پرسش‌ها پاسخ دهد که اولاً این خاندان چگونه توانستند در این دولت به چنین جایگاه برجسته‌ای نایل آیند و اعتماد دولت‌مردان سامانی را به دست آورند و ثانیاً، چه نقشی در سازمان سپاه سامانی و تحولات نظامی این دولت داشتند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که ظهور و سقوط چغانیان نقطه عطفی در تاریخ ایران

۱. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول). qaedan@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری رشته تاریخ اسلام، دانشگاه پیام نور. sara.zamani2011@yahoo.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور. kh\_beagi@pnu.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی. Sepehran55@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۶/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۲۰



محسوب می‌شود؛ چراکه با حذف چغانیان، به‌عنوان سپه‌سالاران کل خراسان و در رأس آنان، ابوعلی چغانی، از صحنه سیاسی و نظامی دوره سامانیان، قدرت‌های دهقانی ایرانی از اریکه قدرت نظامی فروآمدند و از بین رفتند. همین عامل، از عوامل مهم سقوط دولت سامانیان به شمار می‌رود.

**کلیدواژه‌ها:** ابوعلی چغانی، آل محتاج، چغانیان، سامانیان.

## مقدمه

چغانیان (آل محتاج)، از جمله حکومت‌ها و خاندان‌های محلی مشهور و متنفدی بودند که در دولت سامانیان و در بخش‌هایی از خراسان و ری حاکمیت داشتند. این خاندان، پس از نشان دادن لیاقت، درایت، و شجاعانشان، با دولت سامانیان تعاملات فراوان داشتند و پس از مدتی، به مناصب و مدارج بالایی در دربار سامانیان نایل آمدند. برخی از افراد این خاندان، از جمله کارگزاران، صاحب‌منصبان، و سردارانی سیاسی، نظامی، و اقتصادی در دولت سامانیان بودند که علاوه بر بسط و توسعه قلمرو این دولت، برای اقتدار نظامی آنان در برابر دشمنان داخلی و خارجی، فراوان تلاش کردند و به سرکوب این دشمنان پرداختند. در این میان، نقش ابوعلی چغانی از همه برجسته‌تر است. وی یکی از سپه‌سالاران قدرتمند سامانیان بود که در افزایش قدرت و گسترش قلمرو این دولت، نقشی چشمگیر و قابل توجه داشت.

مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که روشن کند اقدامات و عملکردهای سیاسی و نظامی ابوعلی چغانی در دولت سامانی چه تأثیری بر اقتدار و استحکام دولت سامانیان داشت. مفروض پژوهش حاضر این است که نقش و اهمیت اقدامات امرای چغانی و اعمال نفوذ آن‌ها، به‌ویژه ابوعلی چغانی، در امور کشوری و لشکری در عهد سامانی، بدان حد بوده که هرگونه مانع و خطر احتمالی را از سر راه این دولت رفع می‌کرده‌است. چنان‌که ابوعلی در دوران سپه‌سالاری خود در خراسان، همواره به دفع شورش‌ها پرداخت و به بسط قلمرو سامانیان اهتمام ورزید. دوام و اقتدار سیاسی نظامی دولت سامانیان مرهون خدمات و تلاش‌های چغانیان و سپه‌سالار با کفایت آنان، ابوعلی چغانی، بود.

گفتنی است در زمینه پیشینه تحقیق، مطالب و منابع زیادی نوشته شده‌است. در اکثر

تحقیقاتی که راجع به چغانیان وجود دارد، به صورت کلی دربارهٔ این خاندان مطالبی بیان شده است. از جمله این نوشته‌ها، مقاله «آل محتاج (امرای چغانی)»، نوشتهٔ عزیزالله بیات، است که در آن، دربارهٔ زندگی همهٔ امرای چغانی، و نیز ابوعلی و حوادث ایام زندگی او، کوتاه و گذرا مطالبی بیان شده است. صادق سجادی هم مقاله «آل محتاج» را در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی* نگاشته و در آن، دربارهٔ ابوعلی و دورهٔ زندگی او، در دو صفحه، مطالبی را بیان کرده است. همچنین، مطالب عمده و اصلی مقاله «امرای چغانی در دستگاه سامانیان»، نوشتهٔ مریم حسن دوست، در *نامهٔ آل سامان: مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ، و فرهنگ سامانیان*، راجع به عزل ابوعلی از حکومت نیشابور، نبرد با رکن الدوله دیلمی، و برخورد ابوعلی با عبدالملک بن نوح سامانی و سرانجام مرگ ابوعلی در ۳۴۴ق بر اثر شیوع بیماری وبا در ری است. جمشید روستا نیز مقاله‌ای با عنوان «امرای محلی چغانی» نگاشته است که در آن، به خاستگاه امرای چغانی، روابط این حکومت محلی با سایر حکومت‌های سامانیان، و اوضاع فرهنگی قلمرو امرای چغانی پرداخته است. اما باسورث راجع به چغانیان تحقیقات گسترده‌تری انجام داده که حاصل آن، نگارش دو مقاله با عنوان‌های «چغانیان» و «آل محتاج» در *دائرةالمعارف ایرانیکا*، است که شامل مطالب مهمی راجع به این خاندان می‌شوند (نک: (ibid, "ĀL-E MOHTĀJ", 1/764-765; Bosworth, "ĀGĀNĪĀN", 4/614).

در کتاب‌هایی هم که در مورد سامانیان تألیف شده، اشاره‌هایی اندک و کلی به این موضوع شده است. از جمله هروی در کتاب *تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام)* در چند صفحه، مطالبی را راجع به قدرت‌یابی نظامی-سیاسی خاندان چغانی (آل محتاج) آورده، اما به همهٔ اقدامات سیاسی-نظامی آنان، آن هم از منظر موردنظر در این پژوهش، نپرداخته است. همچنین است کتاب *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دورهٔ سامانیان*، نوشتهٔ ابوالقاسم فروزانی، که در آن، دربارهٔ سامانیان و آل محتاج، و پیشینه و حدود جغرافیایی منطقهٔ چغانیان مطالبی نوشته شده، اما دربارهٔ اقدامات ابوعلی چغانی، سخنی نیامده است. نیز در فصل دوم کتاب *فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان*، نوشتهٔ محمدرضا ناجی، به اختصار به حکومت‌های محلی و شهرهای امیرنشین در قلمرو سامانیان، از جمله چغانیان، پرداخته شده است. ناجی در



کتاب دیگرش، *سامانیان و غزنویان* نیز، در حد دو یا سه پاراگراف به چغانیان اشاره کرده است. برخی از منابع تاریخ عمومی در دوران اخیر، مانند *تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه*، نوشته عباس اقبال آشتیانی نیز به موضوع سامانیان و چغانیان نیز پرداخته‌اند. همچنین، در *تاریخ ایران کمبریج*، در بخش مربوط به سامانیان، به چغانیان، اشاره شده است (نک: Frye, 4/149). اهمیت پژوهش حاضر نسبت به منابع و مقالات ذکرشده در این است که علاوه بر بیان داده‌های تاریخی، به نقش و جایگاه ابوعلی چغانی، به‌عنوان یکی از نخبگان سیاسی-نظامی در دولت سامانی، و اقدامات و خدمات سیاسی و نظامی وی و تأثیر آن بر اقتدار این دولت پرداخته است.

### تعریف واژگان مرتبط با مقاله

۱. **نخبگان سیاسی**<sup>۱</sup>. مفهوم نخبگان از دیدگاه لغوی، به گروه‌هایی از افراد جامعه که جایگاه یا مقام و منزلت سیاسی-اجتماعی ویژه‌ای دارند، مانند مأموران عالی‌رتبه دیوانی، اشراف‌زادگان، و فرماندهان نظامی، اطلاق می‌شود. این لغت، در سیر تطور واژه‌ای، مفهومی بوده که از نظر معناشناختی، تحولات زیادی پیدا کرده است و شامل افراد و شخصیت‌هایی بوده که در یک جامعه، با برخورداری از امتیازات اکتسابی یا فطری خود، در موقعیت برتری نسبت به دیگران قرار گرفته‌اند و قابلیت به فعل درآوردن این امتیازات را نیز داشته‌اند (نک: مارش و استوکر، ۳۵۹-۳۶۰).

بررسی تحولات سیاسی ایران بعد از اسلام نشان می‌دهد که در تحلیل نقش شخصیت‌ها و صاحب‌منصبان سیاسی، توجه به برخی مفاهیم و جنبه‌های نظری اهمیت بیشتری دارد. اصطلاح «نخبگان»<sup>۲</sup> از جمله این مفاهیم است. اگرچه این اصطلاح بیشتر از مناسبات دولت و جامعه در جوامع مدرن غربی حکایت می‌کند، با نگاهی به ادعاها و رویکردهای تحلیلی مبتنی بر آن، اهمیتش در تحلیل‌های تاریخی روشن می‌شود (نک: نقیب‌زاده، ۶۶). از این منظر، نه تنها سرنوشت جامعه، بلکه پویایی تاریخ، وابسته به «نخبگان سیاسی» است (نک: همان، ۴۰، ۴۷).

1. political elites  
2. elites



۲. **نظامی‌گری**.<sup>۱</sup> این مفهوم زمانی به کار می‌رود که یک دولت برای توسعه قدرت و اقتدار خود، بر جنبه‌های میلیتاریستی یا نظامی تأکید بیشتری داشته باشد یا ماهیتاً به سمت وسوی حکومتی بر مبنای نظامی‌گری حرکت کند؛ یعنی نیروهای نظامی‌اش، ضمن تحکیم و تقویت خود، نقش اصلی را در حکومت و سیاست ایفا کنند. همچنین این اصطلاح به مفهوم تأکید بر ارتش و تقویت روحیه نظامی‌گری در جامعه نیز آمده است (نک: آقابخشی و افشاری راد، ۸۷). به‌طور کلی، می‌توان گفت این اصطلاح به مفهوم تسلط ارتش یا طبقه نظامی یا آرمان‌های نظامی بر جامعه است (نک: بشیریه، ۲۶۲-۲۷۸).

۳. **قدرت**.<sup>۲</sup> مفهوم قدرت نزد نظریه‌پردازان و دانشمندان علوم انسانی، به‌خصوص متخصصان علوم سیاسی و اجتماعی، کاربردها و تعاریف مختلفی دارد و هرکدام از این حوزه‌ها، به فراخور زمان و مکان خود، از آن سخن رانده‌اند (نک: نبوی، ۱۶). از لحاظ لغوی، «قدرت» به معنی «توانایی» یا «توانمندی»، «استیلا»، و «اقتدار» است که به‌طور طبیعی، مقداری از تأثیر بالقوه یا بالفعل یک فرد یا شیء بر افراد یا اشیای دیگر را نشان می‌دهد (نک: همان، ۹). همچنین، «قدرت توانایی دارنده آن است برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود، به هر شکلی... وجود اقتدار یعنی اینکه مشروعیت آن بر اساس سنت یا قانون پذیرفته شده است» (نک: آشوری، ۲۴۷).

۴. **ابوعلی چغانی**. مشهورترین شخصیت خاندان چغانیان که در دربار سامانیان، منصب بزرگی چون سپه‌سالاری خراسان را به دست آورد. وی از جمله مؤثرترین سرداران نظامی سیاسی دولت سامانی به شمار می‌رود (نک: ابن حوقل، ۲۴۳؛ ابن اثیر، ۳۵۶/۸).

### تبارشناسی و موقعیت جغرافیایی چغانیان

خاستگاه امرای این خاندان به‌روشنی مشخص نیست (نک: تاریخ ایران، ۱۵۲). بااین‌حال، برخی از محققان متأخر، آن‌ها را از نوادگان امرای قدیم چغانیان (چغان خدات‌ها) دانسته‌اند. این سلسله را به‌جهت انتساب ایشان به محتاج بن احمد (نیای این

1. militarism  
2. Power

خاندان)، «آل محتاج» خوانده‌اند (نک: همان‌جا). از چگونگی زندگی سرسلسله این دودمان، محتاج بن احمد نیز، آگاهی چندانی به دست نیامده است. راجع به او، همین قدر اطلاعات است که وی ظاهراً از نسل چغان خدات‌ها (چغان خدایان) به شمار می‌رفته و مقارن با دوران اقتدار امیراسماعیل سامانی در این ولایت سیطره داشته است. وی توانسته مناسبات و تعاملات خود را با دربار سامانیان برقرار کند و به دلیل داشتن صداقت و شجاعت، صاحب موقعیت مناسبی نزد آنان شود (نک: Frye, 4/149). پس از محتاج، پسرش، ابوسعید مظفر، به امارت چغانیان رسید. از روزگار و زندگی او نیز، مانند پدرش، اطلاع چندانی در دست نیست. به احتمال قوی، او نیز در دستگاه امیران سامانی خدمت می‌کرده و خراجگزار آنان بوده است. پس از مظفر، پسرش، ابوبکر محمد (متوفای ۳۲۹ق)، حکومت یافته که از جمله برجستگان نظامی دوران امارت نصر بن احمد (نصر دوم)، در عرصه سیاسی و نظامی دولت سامانی بوده است (نک: عوفی، *لباب الالباب*، ۱۱).

آنچه در منابع راجع به موقعیت جغرافیایی تحت نفوذ این سلسله محلی آمده این است که چغانیان، ناحیه‌ای در بخش علیای رود جیحون (آمودریا) بوده که در جهت راست جیحون، یعنی در مکانی که چغان رود (رودهای قره‌تاغ و سرخان دریای کنونی) واقع است، قرار داشته است (نک: مقدسی، ۲۸۳). سرزمین عمده این ناحیه چغانیان<sup>۱</sup> خوانده می‌شد که در عهد سامانی، از سمت جنوب به شهر ثروتمند و پرجمعیت ترمذ<sup>۲</sup> (نک: یعقوبی، ۲۹۲؛ اصطخری، ۱۶۷، ۱۸۹)، که قبلاً تحت حکومت جداگانه ترمذشاه بود (نک: ابن خردادبه، ۳۹)، محدود می‌شد و از طرف مشرق نیز، تا واشجرد<sup>۳</sup> و

۱. احتمال دارد که شهر چغانیان همان سرآسیای جدیدی باشد که در قسمت علیای رود چغانیان است که آن را رود زامل هم می‌گویند (نک: مقدسی، ۲۸۳). لسترنج (۴۴۰)، چغانیان را با آبادی سرآسیا یا ساری آسیا (یا نُوندک)، در حدود ۱۵ کیلومتری شمال ده نو در کرانه راست چغان رود، یکی دانسته است.

۲. ترمذ، در فاصله چهارمزیلی چغانیان، در کنار جیحون بوده است. این شهر، مهم‌ترین شهر قسمت جنوبی ماوراءالنهر، در حاشیه جیحون و در نزدیکی محل برخورد رود زامل با جیحون قرار داشته است. ترمذ دروازه ماوراءالنهر به خراسان و نزدیک‌ترین شهر به بلخ، در آن سوی جیحون، بوده است (نک: یاقوت حموی، ۳۸۲/۲؛ ابن اثیر، ۱۷۴/۱).

۳. در نامگذاری این شهر میان یاقوت و ابن اثیر اختلاف است. یاقوت در *معجم البلدان* (۳۸۷/۷)، این شهر را واشجرد می‌نامد و از عصیان و سرکشی مردم شومان سخن می‌گوید. اما ابن اثیر در *اللباب فی تهذیب الانساب*



شومان<sup>۱</sup>، امتداد داشت (نک: اصطخری، ۱۶۶؛ مقدسی، ۲۸۳). منطقه چغانیان، مانند دیگر مناطق علیای آمودریا، به مرتع‌هایش و نیز تربیت اسب در آن مشهور بود (نک: مقدسی، ۲۸۳؛ سمعانی، ۳۱۰/۸). در قرون وسطا، دره سرخان، ناحیه چغانیان را شامل می‌شده است. مطابق سخن اصطخری (۱۶۷، ۱۸۹)، چغانیان از ترمذ بزرگتر بوده است، اما جمعیت و ثروتش کمتر از ترمذ می‌شده است. به گفته مقدسی (۲۸۳)، در چغانیان نزدیک به شانزده هزار روستا وجود داشته است. این ناحیه از لحاظ وسعت و ثروت و عظمت بلاد به پای ختل نمی‌رسیده است.

## اقدامات و خدمات سیاسی و نظامی ابوعلی چغانی و تأثیر آن بر اقتدار دولت سامانی

### ۱. تأمین نیروی انسانی در جنگ

**عناصر و ترکیب جمعیتی سپاه سامانیان.** به جز سپاهیان ثابت و حرفه‌ای، که به‌طور منظم موجب دریافت می‌کردند و آنان را «اولیاء یا مرتزقه» می‌خواندند (نک: ابن حوقل، ۴۶۷)، بخش عظیمی از سپاه خلافت عباسی و به تبع آن، دولت‌های ایرانی، مثل سامانیان، متشکل از لشکریانی بود که در روستاها پراکنده بودند و هنگام جنگ، با فرمان بسیج عمومی، به اردوگاه مرکزی می‌پیوستند. از روزگار خلیفه معتصم عباسی (۲۱۸-۲۲۷ق)، ماوراءالنهر و خراسان، به جهت برخورداری از نیروی انسانی بومی و نیز جمعیت بردگان ترک، که به خدمت سپاه درآمده بودند، مورد توجه بغداد قرار گرفت و نقش عمده‌ای در تشکیل سپاه معتصم یافت (نک: اصطخری، ۲۲۹؛ ابن حوقل، ۴۶۷؛ نرشخی، ۱۱۶). سربازان داوطلب، که مَطْوَعَه خوانده می‌شدند، و جنگجویانی که با کافران نبرد می‌کردند و عنوان غازی داشتند، گروهی دیگر از سپاهیان سامانیان را هنگام

(۲۵۷/۳)، این شهر را واشجرد می‌داند. شهر واشجرد به گفته اصطخری، به اندازه ترمذ وسعت داشته و به مسافت اندکی در جنوب آن، قلعه بزرگ شومان واقع بوده است (نک: اصطخری، ۱۶۶).

۱. شومان، در دومیزلی شهر چغانیان قرار داشته است (نک: جهانی، ۱۹۸؛ ابن حوقل، ۵۱۹). جغرافیدانان مسلمان آن را شهری استوار با دیواری در گرداگرد آن و شامل قلعه‌ای با چشمه پرآب، زعفران بسیار، و آباد و خوش‌آب و هوا دانسته‌اند (نک: ابن خردادبه، ۳۴؛ اصطخری، ۲۹۸). موقعیت شومان را بعدها در حصار، حوالی دوشنبه، مدفن یعقوب چرخ، تعیین کرده‌اند (نک: گردیزی، ۳۴۵).

نبرد تشکیل می‌دادند (نک: طبری، ۱۱۶/۱۰؛ نرشخی، ۱۱۴، ۱۱۶).

مقدسی (۲۸۳) با بیانی مبالغه‌آمیز در *احسن التقاسیم*، گفته که تنها در ولایت چغانیان، شانزده هزار روستا وجود داشت که هنگام اعلام حالت فوق‌العاده (جنگ)، ده هزار مرد جنگی از مردمان آنها، همراه هزینه‌ها (مخارج) و مرکب‌های خود، به یاری دولت سامانیان می‌شتافتند. در ۲۷۵ق، لشکری از همین روستائیان، امیراسماعیل سامانی را برای رویارویی با برادرش، نصر بن احمد بن اسد، یاری دادند (نک: نرشخی، ۱۱۶). مقدسی در جای دیگر (۱۰۹)، نوشته‌است که جز ترکان کنجینه، که در نزدیکی چغانیان سکونت داشتند، در حدود ختل (سه‌منزلی چغانیان) نیز، مردمانی دلاور و جنگی و دزدپیشه به نام کمیجیان می‌زیستند. ترکان کنجینه و کمیجیان، هر دو احتمالاً از بقایای مردم هفتالی بوده‌اند (نک: *حدود العالم*، ۱۲۰).

**فنون، مهارت‌ها، و روش‌های نظامی.** ابوعلی چغانی، از بزرگان این خاندان، که در خدمت سامانیان به مقام سپه‌سالار خراسان رسید، برای موفقیت در نبردهای خود علیه دشمنان سامانیان، روش‌های خاص جنگی موفق‌تری را به کار می‌برد؛ از جمله در نبرد با نیروهای وشمگیر زیاری (۳۲۳-۳۵۷ق) و ماکان در ری در سال ۳۲۹ق، این فنون و روش‌های جنگی را به کار گرفت:

۱. به دسته‌ای که در مقابل قلب سپاه بود، فرمان داد تا ابتدا سرسختانه بجنگند، سپس کم‌کم عقب‌نشینی کنند، زیرا این عمل باعث می‌شد دشمن به دنبال آن دسته برود و به این ترتیب، مواضع خود را از دست بدهد.
۲. به سپاهیان خود دستور داد تا افرادی از دشمن را که در مقابل میمنه و میسرۀ سپاه قرار داشتند به مبارزه مشغول سازند، به گونه‌ای که نتوانند به یاری قلب بشتابند.
۳. فرمان داد دسته‌های میمنه و میسرۀ از پشت به قلب دشمن بتازند و دسته‌ای که ظاهراً عقب‌نشینی کرده بودند، بازگشته و بر قلب سپاه دشمن حمله‌ور شوند. به این طریق، از پشت و مقابل، بر دشمن حمله کرد و شکستشان داد (نک: ابوعلی مسکویه، ۲/۵-۶).



## ۲. تأثیر اقدامات ابوعلی بر جایگاه چغانیان در دربار سامانی

ابوعلی چغانی در دوران امارت نصر بن احمد سامانی (نصر دوم سامانی). پس از قتل احمد دوم در ۳۰۱ق، رهبران سیاسی و نظامی دولت سامانی، فرزند هشت‌ساله او، به نام نصر (حکومت: ۳۰۱-۳۳۱ق) را، به امارت برگزیدند و به او لقب «امیرسعید» دادند (نک: نرشخی، ۱۲۹). روزگار امارت نصر دوم، عهد طلایی و درخشان سامانیان است. این شکوفایی فقط در بخش علم و فرهنگ نبود، بلکه در حوزه نظامی نیز افراد مقتدری مانند ابوعلی چغانی، به‌عنوان بازوان قدرتمند سیاسی نظامی این دولت عمل می‌کردند و مانع هجوم و عصیان‌های داخلی و خارجی می‌شدند و خطر آنها را از سر دولت سامانی، دور می‌کردند. پس از مرگ ابوبکر محمد بن مظفر (پدر ابوعلی چغانی)، امیر نصر بن احمد، ابوعلی را به بخارا فراخواند و مقام سپه‌سالاری خراسان را به او واگذار کرد (نک: ابن‌اثیر، ۳۵۶/۸). منابع تاریخی نخستین‌بار از این سردار در حوادث ۳۱۷ق یاد کرده‌اند. سال‌های امارت و سپه‌سالاری وی از این زمان تا هنگام مرگش در ۳۴۴ق ادامه یافت (نک: همان، ۲۱۰/۸-۲۱۱).

از اقدامات مهم ابوعلی پس از رسیدن به مقام سپه‌سالاری، تلاش برای دفع و سرکوب شورش‌های داخلی بود. به‌گزارش ابن‌اثیر، جعفر بن ابوجعفر بن ابوداود، فرمانروای خُتَل، در ۳۱۷، قصد شورش علیه سامانیان را داشت. امیرنصر به ابوعلی فرمان داد تا به مقابله با او برخیزد. ابوعلی به خُتَل لشکر کشید و در جنگی که بین این دو رخ داد، جعفر اسیر و به بخارا فرستاده شد. به‌این‌ترتیب، شورش فرمانروای خُتَل به دست این سردار باکفایت سامانی سرکوب شد (نک: ابن‌اثیر، ۲۲۲/۸).

از دیگر اقدامات ابوعلی تلاش برای تصرف ری و اصفهان و خارج کردن آنها از سلطه زیاریان بود. ابوعلی، که چون سربازی شجاع و دلیر در مأموریت‌های محول ظاهر می‌شد، تدبیری هوشمندانه برای این کار اندیشید و پس از آن، نظر احتیاط امیرنصر به او بیشتر شد، به‌گونه‌ای که دچار تشویش شد که مبادا پس از او، به فرزندانش از جانب ابوعلی خطری رسد (نک: ابن‌خلدون، ۴۹۳/۳). عوفی نیز (جوامع الحکایات، ۳۶-۳۷) در این باره گفته‌است: «امیرنصر با یکی از خواص خود گفت ابوعلی مردی دلیر و قوی‌رأی و نیکوتدبیر است و تا ما در حیات باشیم از وی خطایی

نباید، که قدر وی را می‌شناسیم. ولیکن چون ما را از آن عالم به سرای بقاء رحلتی بود و کار به فرزندان ما افتد، آن مرد را نشناسند و او را بیازارند و او عاصی شود و اول خلل در خاندان ما از وی باشد. و راست چنان بود که او گفته بود. که چون نوبت به فرزندان رسید، ابوعلی را از امارت نیشابور معذور کردند و او مستزید شد و عصیان آورد و بسیار خلل در ملک سامانیان از عصیان او راه یافت». نیاز به ذکر است که در طول تاریخ اسلام، هرگاه که خودکامگان بنی‌عباس از وزیران ایرانی نژادشان بیم‌زده شده‌اند، به بدترین شرایط و وضعی، آنان را از میان برداشته‌اند. سرگذشت‌های کسانی چون ابن مقفع و برمکیان در آن دوره، شاهد‌های پندآمیز مطلب است. در اینجا نیز، نصر سامانی از ابوعلی دچار وحشت شد.

درگیری ابوعلی با ماکان کاکي هم از جمله خدمات شایسته‌ی وی در مقابله با دشمنان سامانیان و تثبیت موقعیت و قدرت سامانیان بود. هنگامی که ماکان بر گرگان استیلا یافت، ابوعلی به نبرد با او پرداخت و او را محاصره کرد و مانع از رسیدن آذوقه به آن شهر شد. امیرنصر، بار دیگر ابوعلی را در ۳۲۸ به گرگان فرستاد. در این نبرد نیز، سپاه سامانی، به سرداری ابوعلی، پیروز شد (نک: ابن‌اسفندیار، ۲/۲۹۶؛ مرعشی، ۱۷۶). ابوعلی، پس از آنکه به گرگان دست یافت، ابراهیم بن سیمجور را به امارت آنجا نشانند (نک: ابن‌اثیر، ۸/۳۵۲).

از اقدامات دیگر قابل توجه نظامی ابوعلی دستیابی به ری بود. در محرم ۳۲۹ق، مکاتبات و مذاکراتی میان عمادالدوله (۳۲۲-۳۳۸ق) و رکن‌الدوله دیلمی (۳۳۵-۳۶۶ق) با ابوعلی، برای جنگ با وشمگیر، با هدف دستیابی بر ری، صورت گرفت. هدف خاندان بویه، استفاده از توانایی‌های نظامی ابوعلی برای استیلای بر ری بود. در این نبرد، ابوعلی از ترند جنگ‌وگریز استفاده کرد و وشمگیر و ماکان را شکست داد. در حین جنگ، تیری به پیشانی ماکان اصابت کرد که باعث مرگ وی شد و به‌این ترتیب، ابوعلی بر ری و توابع آن تسلط یافت (نک: گردیزی، ۳۳۷؛ ابن‌اسفندیار، ۲/۲۹۷). به دنبال این فتح، ابوعلی چغانی از دبیر خود، اسکافی، خواست تا خبر پیروزی خود را برای امیرنصر سامانی با کوتاه‌ترین جمله بیان کند. به گفته‌ی نظامی عروضی (۲۷)، اسکافی



بر روی کاغذ چنین نوشت: «و أما ماكان فصار كاسمه والسلام»<sup>۱</sup>. شایان ذکر است پس از فوت امیر نصر بن احمد، ابوعلی چغانی با وشمگیر مصالحه کرد (نک: گردیزی، ۳۳۸؛ ابن اسفندیار، ۲/۲۸۹)؛ به این شرح که به یاری حسن فیروزان (عموی ماکان کاکلی)، امیر ساری، با وشمگیر جنگید و او را محاصره کرد. به علت بروز سرمای زمستان و اوضاع نامساعد هوا، سپاهیان وشمگیر در تنگنا و سختی قرار گرفتند و وشمگیر به ناچار، تقاضای صلح کرد و ابوعلی نیز پذیرفت، به این شرط که یکی از پسران وشمگیر، به نام سالار، به عنوان گروگان نزد سامانیان بماند و وشمگیر نیز از امیر سامانی اطاعت کند (نک: گردیزی، ۳۳۸). چنین تصمیمی باعث ناراحتی حسن فیروزان شد، چون گمان می کرد که ابوعلی، پس از پیروزی بر وشمگیر، قلمرو تحت سلطه او را به وی دهد. از این رو، منتظر لحظه ای ماند تا از ابوعلی انتقام بگیرد. در جمادی الآخر ۳۳۱، ابوعلی به گرگان رفت و در آنجا، خبر مرگ امیرنصر به وی رسید. به همین خاطر، از گرگان عازم نیشابور شد. حسن نیز فرصت را مغتنم شمرد و در میان راه با سپاهیان خود بر ابوعلی و سپاهیانش حمله ور شد و لشکرگاه ابوعلی را غارت کرد و حاجب او را کشت و سالار، فرزند وشمگیر را، با خود به گرگان برد و بر گرگان، دامغان، و سمنان، استیلا یافت. ابوعلی چغانی از این نبرد، جان سالم به در برد و وشمگیر نیز به دست حسن اسیر شد (نک: ابوعلی مسکویه، ۷/۲-۸؛ گردیزی، ۳۳۸).

**ابوعلی چغانی در دوران امارت نوح بن نصر (نوح دوم سامانی).** پس از مرگ نصر دوم، فرزندش، نوح بن نصر (نوح دوم، حکومت: ۳۳۱-۳۴۵ق) به امارت رسید و به «امیرحمید» ملقب شد (نک: نرشخی، ۱۳۲؛ منهاج سراج، ۱/۲۰۹). امیرحمید نیز، مانند پدرش، پس از رسیدن به امارت، ابوعلی چغانی را به سپه سالاری خراسان برگزید (نک: نرشخی، ۱۳۲؛ گردیزی، ۳۳۹). وقایع و حوادث مهمی در دوران امیرنوح در دولت سامانیان اتفاق افتاد که در آن‌ها، نقش ابوعلی چغانی و عملکرد وی حائز اهمیت است. از جمله آن‌ها، درگیری‌ها و جنگ‌های مکرر میان سامانیان، زیاریان، و آل بویه بر سر منطقه ری بود. این ناحیه از جمله مناطق بسیار مهم در قلمرو سامانیان بود و به خاطر

۱. و اما ماکان، مانند اسمش، [از بین] رفت. والسلام.

اهمیتش، دولت‌مردان سامانی ناگزیر بودند متحمل هزینه‌های زیاد جنگی برای حفظ آن شوند. به گفته ابوالفضل بیهقی (۳۴۴)، «خزائن آل سامان در کار ری مستغرق شد که ابوعلی چغانی و پدرش مدتی دراز آنجا می‌رفتند و ری و جبال را می‌گرفتند و باز آل بویه ساخته می‌آمدند و ایشان را می‌تاختند تا آنگاه که چغانی و پسرش در سر این کار شدند و برافتادند».

در ۳۳۲ق، پس از مرگ نصر دوم سامانی، وشمگیر زیاری به ری هجوم برد و در غیبت ابوعلی، آنجا را گرفت. اما استقرار او در ری چندان دوامی نداشت، زیرا حسن رکن‌الدوله بویه با هجوم به ری، آن شهر را از وشمگیر بازگرفت (نک: گردیزی، ۳۴۱). پس از آن، بسیاری از سپاهیان وشمگیر از رکن‌الدوله امان خواستند و به این ترتیب، رکن‌الدوله بر ری مسلط شد. این امر نوح بن نصر سامانی را به شدت ناراحت کرد و وی ابوعلی را در ۳۳۲ق، عازم فتح ری کرد (نک: ابن‌اثیر، ۲۱۱/۸). نکته مهم و قابل‌ذکر اینکه هنگامی که ابوعلی از سوی امیر سامانی عازم فتح ری شد، برخلاف دفعات پیش، دارای اختیارات زیادی نبود، چراکه امیرنوح دو نفر را مأمور کرد تا ابوعلی را در این جنگ همراهی کنند و این عمل او نوعی محدودیت برای ابوعلی محسوب می‌شد. یکی از آن دو مأمور، مسئول بازرسی و نظارت بر کار لشکر و رسیدگی به حساب و کتاب امور سپاهیان و دیگری، مأمور دیوان لشکر و اداره امور و پرداخت مواجب بود (نک: ابن‌خلدون، ۴۹۷/۳؛ میرخواند، ۵۵۸/۴). از طرف دیگر، هنگامی که ابوعلی به بسطام رسید، با تمرد سپاهیان خود مواجه شد. حتی عده‌ای به همراه منصور بن قراتکین<sup>۱</sup> (متوفای ۳۴۰ق)، عازم فتح گرگان شدند. ابوعلی به علت ضعف سپاهش، شکست خورد و به سوی نیشابور عقب‌نشینی کرد. در راه بازگشت، امیرنوح طی فرمانی، ابوعلی را به یاری وشمگیر فراخواند که علیه حسن فیروزان، که در ۳۳۳ گرگان را فتح کنند و حسن فیروزان را شکست دهند. پس از آن، امیرنوح دوباره فرمان داد ابوعلی به ری هجوم برد و آن را بازپس بگیرد و سپاهی فراوان همراه

۱. وی مدتی سردار و سپهسالار خراسان در عهد امیرنوح بن نصر (نوح دوم) بود.



او فرستاد. ابوعلی، موفق به فتح ری و نواحی غربی آن تا غرب بلاد جبل (لرستان و کردستان) شد. پس از آن هم، نهاوند و دینور را به قلمرو سامانیان افزود (نک: ابن اثیر، ۲۱۹/۸).

پیش از این، بیان شد که بیم‌زدگی خلفای عباسی از پیشرفت چشمگیر وزیرانی چون برمکیان، موجب عزل این وزرا و گاه، حذف و اعدامشان می‌شد. به همین گونه، امرای سامانی هم، با وجود خدمات شایان چغانیان در این دولت، آنان را از مشاغل خویش حذف می‌کردند؛ چنان‌که پس از پیروزی‌های گسترده ابوعلی و سپاهیان در غرب، بدخواهانش از وی به امیرنوح سامانی بدگویی کردند و باعث شدند که امیر او را از امارت خراسان، برکنار و ابوعلی ابراهیم بن سیمجور<sup>۱</sup> را به جای وی به سپهسالاری خراسان در نیشابور منصوب کند و ابوعلی را به امارت ولایات غربی بگمارد (نک: ابن خلدون، ۴۹/۳؛ میرخواند، ۵۵۹/۴). هنگامی که خبر عزل ابوعلی از امارت خراسان به وی رسید، بسیار رنجیده خاطر و ناامید شد، چراکه تصورش این بود که امیرنوح او را مورد عنایت خاص خویش قرار می‌دهد. نرشخی (۱۳۲) گزارش داده که ابوعلی در این باره گفته است: «من ملک با وی راست کردم، لیکن وی ولایت به دیگری داد». برخی منابع در تعلیل این عزل از اتحاد پنهانی امیرنوح سامانی و آل بویه بر سر تصرف ولایت ری سخن گفته‌اند (نک: ابوعلی مسکویه، ۲۵/۲). گفته شده امیر علی بن بویه دیلمی، نامه‌ای به امیر سامانی نوشت با این مضمون که اگر امیرنوح، دست از حمایت ابوعلی بردارد، علی بن بویه سالانه صد هزار دینار بیش از آنچه ابوعلی از درآمد ری می‌پردازد، به نوح خواهد پرداخت. نوح بن نصر نیز، با مشورت گروهی از امرای مخالف ابوعلی، نه تنها پیشنهاد عمادالدوله را پذیرفت، بلکه خانواده و برادران ابوعلی را زندانی کرد و تعدادی از آن‌ها را به قتل رساند (نک: ابن اثیر، ۲۱۷/۸-۲۱۸).

رفتار نابخردانه و ضعف بینش سیاسی امیر نوح بن نصر در رفتار با ابوعلی باعث سقوط شهر بخارا شد. در دوران این امیر، خراسان در آستانه شورش عظیمی علیه وی قرار گرفت (نک: میرخواند، ۴۶/۴). این رفتار بهانه‌ای به دست مدعیان قدرت در درون

۱. وی در زمان نوح دوم سامانی، مدتی سپهسالار خراسان بود.



خاندان سامانی داد تا شورشی علیه امیرنوح تدارک ببینند. رهبری شورش را ابواسحاق ابراهیم (عموی امیرنوح) بر عهده داشت. وی که قبلاً بر علیه برادرش، نصر، هم دست به شورش زده بود، فرصت را مغتنم شمرد و از بخارا به عراق، بغداد، و موصل رفت و در پناه ناصرالدوله حمدانی قرار گرفت. ناصرالدوله هم او را به سرداری گماشت. در این هنگام، ابوعلی و سپاهیان‌ش تصمیم گرفتند با ابواسحاق ابراهیم، برای برکناری نوح دوم، متحد شوند. به این ترتیب، نامه‌هایی با مضمون بیعت با او و حمایت از وی، به او ارسال کردند. ابواسحاق ابراهیم نیز به دعوت آنان پاسخ مثبت داد (نک: نرشخی، ۱۳۲). ابراهیم با ناصرالدوله عازم فتح بغداد شد، اما در این حین، خلیفه مستکفی (۳۳۳-۳۳۴ق) از خلافت عزل شد و المطیع لله عباسی (۳۳۴-۳۶۳ق) به جای او، به خلافت نشست. از این رو، ابراهیم به سمت همدان، برای پیوستن به ابوعلی، حرکت کرد. ابراهیم در همدان ابوعلی را ملاقات کرد و سپس، هر دو به سمت ری و خراسان راه افتادند. در راه، ابوعلی از ارتباط و نامه‌نگاری برادرش، ابوالعباس فضل بن محمد، با امیرنوح سامانی مطلع شد و دانست که برادرش علیه وی سر به شورش برداشته است. پس برادرش، فضل، و نیز نماینده امیرنوح را، که رئیس دیوان لشکر بود، دستگیر و زندانی کرد و خود به نیشابور لشکر کشید. این واقعه در ۳۳۴ق اتفاق افتاد (نک: ابن اثیر، ۲۱۷/۸). در همین سال، نبردی میان سپاهیان امیرنوح و ابوعلی در نیشابور به وقوع پیوست که به شکست سپاه امیرنوح منجر شد (نک: نرشخی، ۱۳۲). در سال بعد، نیروهای ابوعلی به تعقیب نیروهای امیرنوح، به مرو آمدند. در این ناحیه، بسیاری از نیروهای امیر سامانی به سپاهیان ابوعلی پیوستند. سپس به بخارا حمله کردند. در جمادی الآخر ۳۳۵، بخارا سقوط کرد و به دست نیروهای شورشی افتاد (نک: میرخواند، ۵۵۹/۴، Frye, 4/149). امیرنوح، به ناچار مرکز دولت را رها کرد و به سمرقند رفت. پس از آن، همه مردم بخارا با ابواسحاق ابراهیم، عموی امیر نوح، بیعت کردند و بر همه منابر بخارا، خطبه به نام ابراهیم خوانده شد (نک: گردیزی، ۱۳۳). بنابراین، ابوعلی چغانی، با کفایت و توانمندی، توانست قدرت را در درون خاندان سامانی منتقل کند، اگرچه این امر دیری نپایید. پس از استیلای دوباره نوح بن نصر بر بخارا در رمضان ۳۳۵ق، وی چشمان عموی خود، ابراهیم، و دو برادر خود، ابوجعفر محمد و احمد را،



میل کشید و سپاهیان را به فرمان خود درآورد و به ساماندهی امور پرداخت (نک: نویری، ۳۵۲/۲۵-۳۵۴). در تمام این مدت، ابوعلی همچنان در ولایت چغانیان به سر می‌برد تا اینکه پس از مدتی در همین سال، به وی خبر رسید که امیرنوح در تدارک لشکری عظیم است تا به او حمله کند. ابوعلی نیز سپاهی تجهیز کرد و به بلخ و از آنجا نیز به بخارا فرستاد. امیرنوح هم سپاهی برای مقابله با ابوعلی فرستاد. ابوعلی پس از حرکت از چغانیان، به مرو، و از آنجا به بخارا رفت و در جمادی‌الاول ۳۳۶، در نبرد خَرْتَنگ<sup>۱</sup>، از لشکر نوح شکست خورد و به چغانیان بازگشت (نک: گردیزی، ۳۴۲)، اما دست از شورش برنداشت و برای جنگ با سامانیان، با لشکری عظیم از چغانیان به ترمذ رفت و پس از عبور از جیحون، به گوزگانان روانه شد و در سمنگان به فرمانروای ختلان پیوست. ایشان با هم توانستند طخارستان را فتح کنند. هنگامی که ابوعلی در طخارستان بود، خبر رسید که لشکر نوح قصد دارد به چغانیان حمله کند. ابوعلی به سرعت برای مقابله با سپاه امیرنوح به چغانیان رفت و آن لشکر را محاصره کرد. لشکریان امیرنوح ولایت چغانیان را غارت و قصرها و خانه‌های ابوعلی را ویران کردند (نک: گردیزی، ۳۴۴-۳۴۵). با انتشار این خبر، امیر راشت، ترکان کنجینه (کمبجیان)، و فرمانروای ختل سپاهیان به یاری ابوعلی فرستادند. امیر چغانی با استفاده از این نیروی عظیم کمکی، راه برگشت سپاه سامانی را مسدود کرد و مانع از آن شد که اخبار بخارا به آن‌ها برسد. سرانجام میان دو گروه معاهده صلحی برقرار شد که بر اساس آن قرار شد ابوالمظفر عبدالله، پسر ابوعلی چغانی، به‌عنوان گروگان، به بخارا فرستاده شود. این صلح در جمادی‌الآخر ۳۳۷ منعقد شد (نک: گردیزی، ۳۴۳-۳۴۶؛ ابن‌اثیر، ۶۶۲/۸-۶۶۳). ابوعلی پس از این صلح، به چغانیان رفت و از این تاریخ تا ۳۴۰ق، که مجدداً از سوی نوح بن نصر به سپه‌سالاری خراسان منصوب شد، در چغانیان به سر برد (نک: ابن‌اثیر، ۴۹۳/۸).

در دوران امیرنوح، ابوعلی در تعاملات سامانیان با آل بویه هم نقش داشت. سامانیان همواره به بخشی از قلمرو آل بویه، از جمله ری، چشم داشتند و بدیهی بود برای آن با

۱. خَرْتَنگ دهی در سه‌فرسخی سمرقند بود (نک: یاقوت حموی، ۴۱۸/۳).

یکدیگر رویارو شوند. آنچه از تواریخ برمی‌آید حکایت از آن دارد که ازجمله دلایل ضعف و زوال سامانیان، همین نبردهای مکررشان با آل بویه بر سر تصرف ری بود که این دولت را در مقابله با قبایل شرقی ناتوان ساخته بود و مقدمات هجوم قراخانیان ترک را فراهم کرد. در جنگی که حدود پنج سال، از ۳۳۵ تا ۳۴۰ق، طول کشید، منصور بن قراتکین، سپه‌سالار خراسان، با ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی و مدتی نیز با پسران بویه به نبرد پرداخت. وی در ۳۳۹ق، از نبود رکن‌الدوله در ری استفاده کرد و بر آنجا تسلط یافت و کرمانشاه و اصفهان را نیز بر قلمرو خود افزود و در محرم ۳۴۰، از اصفهان به ری بازگشت و در همان‌جا وفات یافت. پس از آن، امیرنوح ابوعلی را بار دیگر به سپه‌سالاری خراسان منصوب کرد. ابوعلی در ۳۴۲ق از جانب نوح بن نصر مأمور شد و شمشگیر زیاری را در جنگ با رکن‌الدوله بویهی یاری کند (نک: نرشخی، ۱۳۳). در این نبرد، محاصره قلعه طبرک<sup>۱</sup> زیاد به طول انجامید و افزون‌بران، مرضی مُسری هم در میان چهارپایان سپاه سامانی شیوع یافت و از این رو، ابوعلی مصلحت دید که با رکن‌الدوله صلح کند. پس از مذاکره نمایندگان دو طرف، مقرر شد که رکن‌الدوله در ازای در اختیار داشتن ری، سالانه دویست هزار دینار به سامانیان بپردازد (نک: اقبال‌آشتیانی، ۱۳۷-۱۳۸، ۲۳۴). بعد از آنکه ابوعلی پس از امضای صلح مذکور به خراسان آمد، و شمشگیر زیاری، که به اهداف خود نرسیده بود، ضمن ارسال نامه‌ای برای امیرنوح، ابوعلی چغانی را به سستی در جنگ با رکن‌الدوله و سازش با او متهم کرد. امیرنوح هم در واکنش به این موضوع، ابوعلی را از سپه‌سالاری خراسان برکنار کرد (نک: گردیزی، ۳۴۹). تلاش‌های ابوعلی برای نشان دادن بی‌گناهی خود با فرستادن گروهی از بزرگان و سران لشکر نزد امیر سامانی، حاصلی نداشت و امیرنوح، امارت خراسان را به ابوسعید بکر بن مالک فرغانی واگذار کرد. سپس ابوعلی به رکن‌الدوله بویهی متمایل شد و در پناه وی قرار گرفت (نک: مرعشی، ۱۸۳). سیاست آل بویه هم که در این موارد، جذب و حمایت افراد بلندپایه ناراضی و نیروهای برجسته نظامی دولت سامانی بود، طبعاً از حمایت ابوعلی استقبال می‌کرد (نک: گردیزی، ۲۰۰). ابوعلی

۱. قلعه‌ای بالای کوه در ری بود (نک: بغدادی، ۸۷۸).





نیز با هوش و زیرکی بلافاصله از رکن الدوله درخواست کرد تا از خلیفه مطیع عباسی فرمان امارت خراسان را برای او بگیرد. رکن الدوله نیز فرمان امارت خراسان را برای ابوعلی اخذ کرد (نک: ابن اسفندیار، ۳/۲؛ میرخواند، ۵۶۱/۴). بنابراین، ابوعلی در ۳۴۳ق بر خراسان امارت یافت. وی توانست به سرعت بر نیشابور استیلا یابد و به نام مطیع عباسی خطبه بخواند (نک: نرشخی، ۱۳۳؛ منهاج سراج، ۱۲۳/۱). به این ترتیب، ابوعلی با استیلای بر خراسان، عملاً مجدد بر امیرنوح سامانی شورید. امیرنوح نه تنها بر چنین فرمان و حکمی از جانب خلیفه واقعی ننهاد، بلکه در صدد تنبیه و سرکوب ابوعلی برآمد. اما اجل به او مهلت نداد و بر اثر بیماری وفات یافت. منابع تاریخی درگذشت وی را در ربیع الثانی ۳۴۵ ذکر کرده‌اند (نک: نرشخی، ۱۳۳؛ عتبی، ۳۴۹/۱).

**ابوعلی در دوران امارت عبدالملک بن نوح (عبدالملک اول) سامانی.** پس از درگذشت نوح دوم، بزرگ‌ترین فرزندش، عبدالملک (حکومت: ۳۴۳-۳۵۰ق)، در ربیع الثانی ۳۴۳ جانشین وی شد (نک: گردیزی، ۳۴۹؛ ابن عبری، ۲۳۴). وی در ده سالگی به امارت رسید (نک: نرشخی، ۱۳۴). در دوره امارت عبدالملک، مانند عهد امارت پدرش، روند افول اقتدار سیاسی نظامی دولت سامانی همچنان ادامه داشت (نک: بارتولد، ۵۲۳/۱). به محض آنکه عبدالملک به امارت رسید، طی فرمانی ابوعلی را از سپه سالاری خراسان، عزل و بکر بن مالک را جانشین وی در خراسان ساخت. یاران ابوعلی، که توان مقابله با سپاه بکر را در خود نمی‌دیدند، جز نفرات اندکی، از گرد او پراکنده شدند. ابوعلی به ناچار دوباره به دربار حسن رکن الدوله دیلمی پناهنده شد (نک: ابن اثیر، ۵۰۷/۸). در این میان، حسن بن بویه از هرج و مرج خراسان استفاده کرد و ابوالفتح بن عمید وزیر (۳۳۷-۳۶۶ق) را با گروهی از سپاهیان برای جنگ با پسر ماکان به اصفهان اعزام کرد. ابوالفتح، در این جنگ، پسر ماکان را شکست داد و وی را به اسارت گرفت و اصفهان در ربیع الاول ۳۴۴، به دست او افتاد (نک: گردیزی، ۳۵۰). بعد از این واقعه، حسن بن بویه قصد کرد به گرگان برود و حتی تا جاجرم<sup>۱</sup> پیش رفت. هنگامی که این خبر به عبدالملک بن نوح رسید، لشکری را به کمک بکر بن مالک به

۱. شهری بین نیشابور و جوین و گرگان (نک: بغدادی، ۳۰۵).

آزادوار<sup>۱</sup> فرستاد. ابوعلی چغانی و حسن بن بویه، با آنکه در مقابل سپاه امیر عبدالملک مقاومت کردند، کاری از پیش نبردند و به طبرستان رفتند. سرانجام، دو طرف به صلح رضایت دادند و قرار شد که رکن‌الدوله سالانه دویست هزار دینار به عبدالملک بدهد و از ری و توابع آن چشم‌پوشد. بر اثر این صلح، دشمنی‌ها از بین رفت و امور خراسان نظم یافت (نک: گردیزی، ۳۵۱). خلیفه مطیع عباسی، با شنیدن خبر این توافق، بسیار خشمگین شد و نامه‌ای به حسن بویه نوشت و اظهار نارضایتی و شکایت کرد. گردیزی به مخالفت خلیفه با چنین مصالحه‌ای اشاره کرده است (نک: همان‌جا)، درحالی‌که ابن‌خلدون (۵۰۳/۳) مدعی شده که با این صلح، آل‌بویه از خلیفه منشور امارت برای عبدالملک گرفتند. به‌نوشته گردیزی (همان‌جا)، در ۳۴۳ق، رکن‌الدوله به‌همراهی ابوعلی به گرگان رفت و بدون جنگ وارد شهر شد و پس از این فتح، ابوعلی به ری بازگشت. سرانجام در ۳۴۴ق، ابوعلی چغانی، هنگام شیوع وبا در ری، به این مرض گرفتار شد و در رجب این سال، دار فانی را وداع گفت (نک: گردیزی، ۳۵۲؛ عوفی، لباب‌الالباب، ۲۷؛ Frye, 4/149).

### نتیجه

حضور چغانیان در تاریخ ایران یک نقطه عطف محسوب می‌شود. آنان با موقعیت برجسته خود در حاکمیت سیاسی سامانیان و به‌عنوان سپه‌سالاران کل خراسان، به دفع شورش‌ها پرداختند و قلمرو سامانیان را گسترش دادند. اما قدرناشناسی از خدمات شایسته آنان، و به‌ویژه ناسپاسی امیرنوح دوم سامانی در قبال خدمات ابوعلی چغانی، و سپس طرد و حذف سیاسی و نظامی آنان باعث شد که قدرت‌های دهقانی ایرانی از اریکه قدرت نظامی به زیر آیند و از بین بروند. همین عامل هم از عوامل مهم سقوط دولت سامانیان به شمار می‌رود.

۱. شهرکی در مرکز ناحیه جوبین نیشابور (نک: گردیزی، ۳۵۰).

## منابع

- آشوری، داریوش، *دانشنامه سیاسی*، تهران، مروارید، ۱۳۸۷ش.
- آقابخش، علی اکبر و مینو افشاری راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، چاپار، ۱۳۸۳ش.
- ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، چاپ سمیر شمس، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۹/۱۴۲۹م.
- همو، *اللباب فی تهذیب الانساب*، چاپ حسام الدین قدسی، قاهره، ۱۳۵۶.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، به تصحیح عباس اقبال و به اهتمام محمد رضانی، تهران، پدیده خاور، ۱۳۶۶ش.
- ابن حوقل، محمد، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ش.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، *المسالك و الممالک*، لیدن، بی نا، ۱۹۶۷م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
- ابن عبری، غریغوریوس بن هارون، *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه محمدعلی تاج پور و حشمت الله ریاضی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴ش.
- ابوعلی مسکویه، *تجارب الامم*، مصر، شركة التمدن الصناعية، ۱۳۳۳.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد، *نبذة من کتاب مسالك الممالک*، لیدن، بی نا، ۱۹۵۰م.
- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه*، چاپ محمد دبیر سیاقی، تهران، خیام، [۱۳۶۴ش].
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، ۱۳۶۶ش.
- بشیریه، حسین، *جامعه شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران، نی، ۱۳۷۴ش.
- بغدادی، صفی الدین عبدالمؤمن، *مراصد الاطلاع فی معرفة الامکنة و البقاع*، چاپ محمد بجای، بیروت، دار المعرفة، [۱۳۷۴ق/۱۹۵۵م].

- بیات، عزیزالله، «آل محتاج (امرای چغانی)»، بررسی‌های تاریخی، شماره ۵۶ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۴).
- بیهقی، محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، چاپ علی‌اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۶ش.
- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، گردآوری ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد، به‌نشر، ۱۳۶۸ش.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب، نویسنده ناشناخته، چاپ منوچهر ستوده، تهران، کتاب‌خانه طهوری، ۱۳۶۲ش.
- روستا، جمشید، «امرای محلی چغانی»، بیک نور (علوم انسانی)، سال ۷، شماره ۲ (تابستان ۱۳۸۸).
- سجادی، صادق، «آل محتاج»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، جلد ۲، ۱۳۶۳ش.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، چاپ عبدالرحمن بن یحیی معلمی یمانی، حیدرآباد دکن، دائرةالمعارف العثمانیة، ۱۴۰۲.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، ۱۳۸۷.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار، تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، چاپ جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷ش.
- عوفی، محمد بن محمد، جوامع الحکایات، چاپ محمد رضانی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۵ش.
- همو، تذکرة لباب الالباب، با مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی، چاپ سعید نفیسی، تهران، فخر رازی، ۱۳۶۱ش.
- فروزانی، سیدابوالقاسم، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، تهران، سمت، ۱۳۸۱ش.



- کریمان، حسین، *ری باستان*، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹ش.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، *تاریخ گردیزی*، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
- لسترنج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، بین‌النهرین، ایران و آسیای مرکزی از زمان فتوحات مسلمین تا ایام تیمور*، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ش.
- مارش، دیوید و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸ش.
- مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، چاپ برنهارد دارن، با مقدمه یعقوب آژند، تهران، گستره، ۱۳۶۳ش.
- مقدسی، محمدبن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، لیدن، بریل، ۱۹۰۹م.
- منهاج سراج، عثمان بن محمد، *طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام*، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه، *تاریخ روضة الصفا*، چاپ رضاقلی هدایت، تهران، خیام، ۱۳۳۹ش.
- ناجی، محمدرضا، *فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ش.
- همو، *سامانیان و غزنویان*، تهران، ققنوس، ۱۳۸۷ش.
- *نامه آل سامان: مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان*، چاپ علی اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی، بی‌جا، مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان، ۱۳۷۸ش.
- نبوی، عباس، *فلسفه قدرت*، تهران-قم، سمت و پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ش.
- نرشخی، محمدبن جعفر، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن محمد، چاپ محمدتقی مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳ش.
- نظامی، احمدبن عمر، *چهار مقاله*، تصحیح محمد قزوینی، به‌اهتمام محمد معین،

- تهران، جامی، ۱۳۸۳ش.
- نقیب‌زاده، احمد، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، سمت، ۱۳۸۹ش.
- نویری، احمد بن عبدالوهاب، *نهایة الارب فی فنون الادب*، قاهره، دار الکتب و الوثائق القومية، ۱۴۲۷-۱۴۲۸.
- هروی، جواد، *تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام)*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰ش.
- یاقوت حموی، *معجم البلدان*، چاپ محمد امین خانجی، عراق، ۱۹۰۶/۱۳۲۴م.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، *البلدان*، چاپ محمد امین ضناوی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۲/۱۴۲۲م.
- Bosworth, C. E., "ĀL-ĀRĀB", in *Encyclopedia Iranica*, vol. 4, New York, 1990.
- Ibid, "ĀL-E MOHTĀJ", in *Encyclopedia Iranica*, vol. 1, Leiden, 1995.
- Frye, Richard Nelson, *The Cambridge History of Iran*, vol. 4, New York, Cambridge university press, 1975.